

3

۸۴۴۳ - ن

ایستاد

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب ترجمه مقاله (آبشار برون و لاپارتری)
روزنامه

مؤلف

موضوع

شماره قفسه ۷۹۴۹

نسخه فهرست شده
۷۹۴۹

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه
۴۶ - ۳



3

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۹۸۷۶

۸۴۴۳-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب ترجمه مقاله (لبان بون و لاپاری)
روزنامه پهن

شماره ثبت کتاب

مؤلف

موضوع

شماره قفسه ۷۹۴۹

۷۸۷۸۹

۱۱۴۹۸

غش . فهرست شده
۷۹۴۹



3

۸۴۴۳-ن

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۹۸۷۶

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب ترجمه مقاله (آنتن بودن و لا پارسی)
روزنامه پهن

شماره ثبت کتاب

مؤلف

موضوع

شماره قفسه ۷۹۴۹

۷۸۷۵۹

۱۱۶۹۸

غنی - فهرست شده
۷۹۴۹

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه
۳۳ - ۳۳



ترجمه روزنامه
موسوم بترکی کنعان بورن یعنی
عثمانی معاصر

بودن یک انجمن مخصوصی برای مسائل سیاسی مدینت مشرق زمین است
مدیرانه عثمانی که بخت را از هر جهت لازم است و امر و مجهول مانده خیل افکار
واضح دارد که پان آن لازم است و واضح است در یک کتاب جدیدی
که منتشر شده موسوم به (نقایص مشرق زمین) ضمیمه خواننده ایم که از جمله
چند سطر آن پان حال حالیه اناطولی را می نماید
مشرق زمین یک طلسمی است که دخول در آن جت سیاط دارد و چه غیر است

و چه غشاشات دارد تمام این محاسن ظاهره در نظر بصیر مردمان دشمنند
و سیاسی کناره رفته حقیقت میمانند آن واضح میشود و تمام آن لذایذ ظاهر
فانی شده جز نطفی بجام چیزی نمی بخشد معلوم میشود که چه مملکت خوبی
ضایع شده است این زمینهای حاصلخیز فایده نمی بخشند و از آسمان
صاف و پاک آن اثر خیری بروز نمیکند درین عمارات مردم خرفناک
و درین طبیعت ملائیم غیر از مضده و خدعه و ازین عطریات جز مکر و دانه
حاصل نشود در حقیقت نزد این مردم خبری نظسی و هوای نفس و حرص
و ظلم صفت دیگری نیست کوئی آب آن بد تربت میکند و هر قدر
با سلامبول نزدیکتر میشوند نقایص و معایب آن ظاهر تر میشود و آنچه
بنظر می آید ظاهری است و باطن آن چیز دیگر است

مقصود ما این است که چیزی مانع که باعث خرابی این مملکت قدیم شده است
 بنمایم تا مردم عیوب خود را دانسته اصلاح آنرا بنمایند .
 ما خود اصلاً از اهل آسیای صغیریم و از مملکت اروپا خوشش ندایم
 که مسلمانان را از متصرفات خود خارج کنند بلکه مقصود کلی تر غلبه بر
 دشمن است که بهمت حکامند و این مملکت عثمانی حالی را ترقی دهند
 اگر اراضی که بشراکت در مملکت عثمانی در دست مسلمانان و عیسویان است
 مکان غاریه برای آنها نیست و اگر این مملکت را وطن میدانند لازم است
 که با همه طوایف مختلفه مملکت متفق شده در جلو غلبه آنها بی که موجب خرابی
 اوست سعی بنند و برای حفظ خود از صدمه و غلبه همسایه گروه
 متحدی ترتیب و تشکیل داده مانند ممالک دیگر که اهل آن با وجود

اختلاف دین و عادت در روس و اطرش آسوده میگذرانند است
 باشیم چرا باید با مساوات و اتفاق در تحت حفظ یک سلطانی که
 هم او مصروف ترقی مملکت خود میباشد باشیم بنای این روزها
 بر این نیست که سباب بیجان و عیشاش کل شود این مملکت نباید
 برای رفقا خود تقلید از فرانسه و انگلیس کند که بضایات خواهد افتاد
 آنچه خیلی لازم است برای او این است که حدی برای قدرت اولیا
 عثمانی قرار بگذارند که پادشاه خود را کول مینمند و برای اینکه بهتر
 بر او مسلط شوند او را میترسانند .

در همه ممالک منتهی دولت برای ترقی و حفظ خود از اناالی استمداد
 میجوید ولی در عثمانی برخلاف این است و تمام قدرت منحصر بیک است

که با سم حفظ و حر است مملکت مالک رقاب و صاحب جهان و مال مردم
 و کاری جز هوای نفس و تکین قوای شهوانی ندارد هیچ روستائی
 بدبخت تر از روستایان عثمانی نیست و حالت آنها بدتر از دمانیان
 عیسوی است ازین جهت که قنول و نایب و وزیر مختار یا روزنامه که
 آزاد باشد و حامی آنها باشد ندارند

عثمانی حالیه

در زمانی که همه ممالک در فکر ترقی هستند مملکت عثمانی جنبشی و حرکتی
 نمیکند و درین فکر نیست و همه قرارداد دمانی که در مقابل اروپا داشته
 هیچیک برای رفاه حال و مساوات در تمدن و سیاسی آزادی
 مذاهب و ملانیت علاوه بر اینکه در مشرق زمین ترقی حاصل نشد

هشاشات کلیه پیدا شده است فقر و پریشانی مردم بیش از پیش جمعیت
 سکنه آن روز بروز کمتر میشود و حال آنکه هر یک از آن اراضی برای تکثیر
 مملکت کافی است و از شدت بی مبالائی دولت چقدر زمینهای حاصلخیز
 هم صرف مانده است

وقتی که شخص بسیار صغیر را ملاحظه کند خرابیهای آبادیهای قدیم که تا
 قبل از غلبه اسلام وجود داشته است معلوم است و حال اثری
 از آن آبادیها باقی نیست جهالت مردمانش بے اندازه است افسوس
 در مال مردم عادت شده است از وقتی که فرنگیان مداخله در عثمانی
 کرده اند بقدریکه در مد او و معالجات هر ضررتی حاصل شده است
 هم بقدر بر ذلت و خرابی خود مردم افزوده است

خلاصه رشته چاره دولت منقطع شده و عدم تمهیدان و فقر کلی برای عموم
 دست داده است جهت حالت حالیه از عدم ملاحظه تکالیف
 مقدّماتی یک دولت است که عنان زوق و نصیب ملت در دست
 اوست جهالت و نادانی عمال مملکت عثمانی که از کثی و شبلی و نادانی
 ملت چهار شهر مملکت آباد قدیم را بخراب کلی انداخته است و عسر و
 طوری خواهد شد که رسماً نه لاین دولت را بواسطه عدم قابلیت
 مانع از حرکت شوند آن روز کسانی که باعث و سبب این خرابی شدند
 اگر از دست مردم جان بدر برند خلیع خوش نبندد و اتفاقاً وقت آن
 رسیده است که این بزرگوار مملکت با تمام رسد و جان مردم
 خلاص شود وقت آن است که از دهن مملکت جمعی برانگیخته شوند

و جلوا این وزیر امیر مسلمین را که بدترین دشمنهای مملکتند بگیرند
 اخلاق و قواعد حالیه دولت مشابه با زمان عثمان است و این اثر
 تبدیل و تحولات است که از مذہب اسلام پدید آمده و قانون کلی آنها
 سعادت و اسارت عیویان است و قاعده بسیار مملکت این عبارت
 است که کاریکه فردا مملکت چرا امروز بکنیم این مردمان حالیه از شراد
 همان اشخاصی هستند که مکرر روپا را بهمزوند و قوی که میگوینیم عثمانی حیات
 مقصودمان دولت عثمانی مجرب جدیدی نیست که غفلت از مملکت قدیم
 بواسطه تدابیر وزراء و عملاً مانند رشید پاشا پدید آمده باشد
 سرگذشت مسافرین حالیه فرقی با آنچه در قرون ماضیه دیده شده است
 ندارد ترکی حالیه یعنی ترکی حقیق و مانند بعضی متعلقین معایب آنرا

محاسن بنکیونیم چه هر کس وارد خاک عثمانی شود از (بوسفور) ال

فرات برای لعین معایب آزامی بیند .

(لورد پالمستون) در ششده اکتبه بود که از سی سال قبل عثمانی ترقی کجاست

این شخص نه چنان بود که امر بر او شته شده باشد بلکه بر حسب مصلحت

بعضی حرفها را میزد و حقیقت امر اینست که این دولت در آنوقت

مریض بود و اکنون بد حال است و چندی دیگر خواهد مرد و هیچ ملتی

بجالت و مظلومیت ملت عثمانی نیست در ممالک دیگر بعضی

فوجات موجب تحریک امانی میشود بر عکس عثمانی که هر چه چیزی

موجب هیجان و ترقی نمیشود .

پادشاه عثمانی مرد ظالمی است و تمام همش مصروف بر ادیت است

و راحت شخصیت بهر طرف که توجه میکند ریشه آنرا بر میانند از

عمال دربار سلطانی از شخص گذشته با دبه بینی انداخته بمردم متکبرانه

نظری کنند و حال آنکه خود در نظر مسکین حجتیرند .

همه کارهای سلطان عثمانی از نصاب مفرضانه اهل دربارش رو

به تنزل است و حال مردم روز بروز بدتر میشود و از هیچکس کم نمیکنند

و حال آنکه دستگیری جوانان شخص را بنده و غلام میکنند و تمام همیهای

که قبل از سلطان عبدالحمید از ملت عیبوی میشد بجای حال امروک شده

و بواسطه سواد اندر خود آن دولت کارهای سلطنت عثمانی خیار منزل است

و بسته با انقلابی است که بالقوه در اروپا موجود است مانند کوه

آتش فشانی که متعجبشش و انفجار باشد .

{ آنچه مرا بر روزنامه نگاری واداشته }

بنظر می آید که اصلاً خلقت من برای کسب و تجارت شده باشد نه برای

روزنامه نگاری عده منطبعات هر روزه بینمایند که چقدر مردمان چیز

نویس قابل برای تدوی علی ملت می مردم هستند اما کسی که از جهت

بصیر و آگاه باشد و مدعای او حقیقت داشته باشد کم است .

نفعانیت وقتی نباشد وزیر جنگ و وزیر بحریه و وزیر تجارت و

زرعت کسانی باشند که ابد اربطی از نظام و جنگ و بحر و زرع است

و تجارت نداشته باشند روزنامه نویس شدن ما نا هم تعجبی ندارد

محقق است که ما آنقدر در نهانیت کاندیسیم که بکاری که بصیر باشیم

ما را بکارند خلاصه از هر جهت است خواه از مفاسد مردم خواه

از انقلابات آخر این قرن باشد مثل آن که کسی بغیر مناسبت

برسد و الا من کجا و اینکار کجا

(عادات تجارقی)

وقتی بخایل بجوم که رویه تجارت را بطور کامل آموخته باشم و از جاهلوت

بامید اینکه با خلاق پسندیده مردمان بزرگ برخوردارم و تربیت شوم

با همه قسم مردم آمیزش کردم اما افسوس که هر چه پالای تر می شوم بیشتر

در مردم عیب و نقص میدیدم تا که هر بدیو ای که بزرگ بهم منجر میشد

در حالت او اسطمانا کسی بخایل این اند که مشتری کند گیرار بوده

یا صنایع خود را از هم بگریز بپوشند لیکن این عمل بد و مشقت

و صدمه میکند اما درد ایره عیار تجارت که عبارت از بانک

و تجارتخانه بزرگ باشد برعکس این است رستی و حساب و
 حقوق معهود نیست بلکه تمام همشان مصروف بر این است که بمملکت
 و فریب مال شخص را ربحه خارجش کنند و در صورتی که در ظاهر خجور را
 درت کارینمایند در باطن قصدی جز هرق مال مردم ندارند که اگر چنانچه
 بر خمر نماند تحصیل کرده باشد از او گرفته به پریشانی اندازند بقول
 یکی از دانشمندان این اشخاص شبه مبرغی هستند که بحیله و فریب در آستانه
 مرغ دیگر منزل میکنند این اشخاص هم با ملایمت و تقوای ظاهری
 مردم را غارت میکنند

(عمارت یولدوز عثمانی و اجزای دربار سلطان عثمانی)

چه بگویم از غالب این اشخاص بزرگ و وزرای مقتدر سلطان که غالب

کارهایشان باعث تأسف بلکه خجالت است آنچه من بر اشراف نظر
 میکنم ای مطالعاتند که آن چیزی است که حکمان نیز فرج که در مملکتی مثل عثمانی پادشاه
 و بنیاد اسباب حیرت و موجب تعجب است و در هیچ مملکتی دیگر
 یافت نشود و صحت آن باندازه است که همه مهر اسلامبول میدانند و
 از ترس زبان نمیشانند

اداره وزارت مایه در دست شخص است موموم بعقوب پادشاه این
 شخص در علم تجارت خیل ماهر است و دایره این وزارت مبدل بلایه
 تجارتی شد است که همه قسم کارها و معاملات معیوب در آن میشود
 این شخص در عالم وزارت خود خیل فرور و محیر است و خیل بمملکت
 حرکت میکند و از حد خود تجاوز نمیکند و با کمال تواضع با کس که

بر او قدرتی نداشته باشد راه میرود و همیکه ملت شد بر دوش آردم سوار شد
 همه قسم تحمیلات بر شخص میکند تا آن بچاره رافانی سازد و دور
 قبر بخمال افتاد که برای ترقی تجارتی (از مپهر) که وطن اصل است
 و بطوایر و صنایع آن عرضیه مستقیماً بعلحضرت سلطان عرض کنم
 هیچ کمان غیرت پادشاهی که با کمال وقت خوانده باشد و سفارشات
 شفا هر بوزارت مالیه خود فرموده باشد که آنچه صلاح است معمول دارد
 ضمناً اجازه داده باشد که بچاره که مقصودش ترقی صنایع و تجارت
 از مپهر و جلب روابط تجاریه فرانسه با تسبیای مرکز است فانی باشد
 ملتفت نبودم که خود را بچه دام میاندازم عرضیه که مضمون آن در
 ذیل نگاشته شده است تفصیل حالت مرا حکما هو حقّه بیان میکند

و آن عرضیه را سر باز به یعقوب پاشا دادم مطلب اجمال آن
 این است چون پست رسالت که در خارجه کرد شمر نموده و
 در همه دو ایر تجارتی غور و دقت کرده بجوم خواستم که مخصوصاً
 روابط تجارتی فرانسه را بمشرق زمین خاصه مملکت از مپهر ترقی دهم
 عرضیه را بچندین ماده نوشته بودم و اجمالاً در ذیل میسکاریم .
 ماده اول - چطور بعلحضرت سلطان پس از اطلاع از قصه خدقی
 که برای ایالت از مپهر داشتم سفارش فرمودند که شما این مسئله را
 بتحقیق ملاحظه کنید .

ماده دوم - چطور جناب شما برای اینکه خلاصه عرضیه حضرت
 شوید غالب اوقات مرا تهنیت شب نگذاشته صحبتهای خلوتی میداشتم

ماده نهم - چرا بعد از گفتگو تا امران امور ساختید که بپاریس
مرحبت کرده برای ترتیب مغازه مقرراری بگذارم .

ماده چهارم این بنده بلاد رنک بنا بر فرمایش عالی بپاریس
شافیه حساب لامر قرارداد تجارتی را معجلاً دادم .

ماده پنجم - چرا بواسطه مکتوب مورخه یازدهم مارس من حکم
کردید که (میوز) را معجلاً باز میر لبرستم و خود نیز قبلاً شروع
بجارت شخصاً بیازدید اکنه معینه بروم .

ماده ششم - چرا پس از مرحبت با سلا مبد با اتفاق (میوز)
ما را خواسته بطور حتم و قطع قرارداد تجارتی را قبلاً فرجهید .

ماده هفتم - چرا در حضور بطروس افندی وزیر تجارت گفتید

که بفکار تمامت شما برای امضای آن اجازه از علی حضرت
سلطان لازم است و بعد بن فرمودید که چون شما تعجب دارید
بپاریس بروید (میوز و زیاد) را اینجا بگذارید شما از خانه
هما یونی تلکرافت خبر خواهم داد و بعد بن فرمودید
حالا که شش ماه رحمت کشیده اید چند روز دیگر هم میباید
صبر کنید پس از مدتی معطلی روزی پیغام شخصی خواستم
باز همین جواب را مکرر کردید .

ماده هشتم چرا وقتیکه در خفیه مترادادی بالاداره
بانک عثمانی داده بودید و بنده ملتفت شدم و عرض
کردم که این کار را بد بگیری پس اگر داشته اید گفتید بتو

رطبر ندارد و بعد از شش ماه معطل و رحمت جواب
 دادید که جناب صدر اعظم در این کار خیلی اشکال دیده
 و من دیگر باین کار نمیسپردم و حال آنکه بدقولی و خلف
 عهد بدترین عیوب است و هر کس از خارج و داخل
 بشنود و خبر شود و یکی از اسباب عمده خرابی مملکت
 شمرده است و اعلیحضرت سلطان و خوشنما بهتر از همه
 ملتفت این مسئله هستید و در اول اطمینان دادید و
 جلب منافع نمودید پس از آن خودتان کار را بهم زدید

از این کاغذ همچنین مینمایید که اداره مالیه در خاطر سلطان عبد الحمید سنجی
 دارد و سلطان را با خود مبدل بر یک کپانی تجاری کرده است و توقع
 قول صحیح و ترقی خواهی برای مملکت خود از ایشان توقعی بجا است
 هیچ چیز بنظر آنها بقدر منافع و داخل شخصی جلوه ندارد و تمام خرابی مملکت
 عثمانی از این است که انالی دربار سلطان و اولیای آن دولت همه در فکر
 منفعت شخصی هستند و ابداً بخیر خدمت به آقای خود نیستند و قاعاً
 این اشخاص مانند کیدستر تلخ هستند که بجای حاصل و زراعتی حمله برند و من
 با کمال افسوس آنچه دیده ام مینویسم و قصدی جز فایده هموطنان
 خود ندارم و حقیقت صرفی من بر مطالعه کنندگان معلوم میشود
 و فقط در این روزنامه از وضع سیاسی و عادات رسمی و غیر رسمی شرح

زمین شرح میدهم و بس
قانون غصب مال مردم

روزنامه (لاپاتری) یعنی وطن فصلی در باب پرنس فرودینا که حکومت
بلغارستان را غصب کرده است نوشته فصل مزبور ما خود از یک مرتبه
که از اسلامبول با داره روزنامه مزبور نوشته شده است و واضح میباشد
که دولت انگلیس در باطن فتنه کرده است که دوباره عثمانی را با روس
بجنگ بنیدازد و ما فصل مزبور را ذیلا میسنگاریم . . .
نیدانم شما خبر رسیده است از این فتنه های پی در پی که در اینجا میشود
برای اینکه دوباره اسباب خرابی مملکت عثمانی را فراهم آورد این
اسم بلا رسم امیر المسلمین را از خانواده سلطنتی عثمانی محو سازد میوند

این فتنه کامل پاشا و صدر اعظم عثمانی است طرز پلیتیک این شخص
بر همه کس واضح است که تابع پلیتیک دولت انگلیس است و طرفدار
از منافع انگلیس در مشرق زمین میباشد و اقا سلطان عثمانی مثل کسی است که
در سفارتخانه انگلیس منزل داشته باشد نه سلطان مستقل هیچکاری
صورت نمیگیرد مگر اینکه کامل پاشا رضایت خاطر (سپرویت)
وزیر مختار انگلیس را حاصل کرده باشد و بجهت اینکه نفوذ دولت عثمانی
در مصر زایل شد همین نفوذ و تسلطی است که وزیر مختار انگلیس و صدر اعظم
در خاطر سلطان دارند چنانکه پچاره سلطان بدام تزویرات صدر اعظم
خود گرفتار است و عثمیری بجلی امش مردم خواهد شد مقصود کلی
ایشان این است که هرگز نکلند از میانه دولت روس و فرانسه با عثمانی

اصلاح شود و تا پیر آنها اثر خوب میکند و بدست سلطان عثمانی لیت
 انجلیس تحمیلات بلغارستان میکنند تکلف اخیری که سلطان ^{لف} انجلیس
 کرده است مؤید این قول است و بر حسب پلیتیک انجلیس است
 که سلطان حکمرانی پرنس فرزند پاندراد بلغارستان قبول کرده است
 که این سلطان که گرفتار حیلہ های صدر اعظم خود است ملثقت
 که نباید بجلی باد دولت روس نفاق جوید و نمیداند که انجلیس حفظ
 سلطنت او را نخواهند کرد بلکه ازین مقدمات مقصودی دارند یعنی
 میخواهند از پیر و بعضی جاہای دیگر را از چنگ او بیرون بیاورند
 مدتی است که بواسطه دو خط راه آهنی که کمپانی انجلیس در این قطعہ
 مملکت دارد فی الواقع انجلیس صاحب از پیر شده اند و اینکه

وزیر

وزیر مختار انجلیس بحایت صدر اعظم اصرار دارد که بجلی دست نزنند
 از از پیر کوتاه کند مقصودش تصرف کلی خودش است و همینکه صل
 و نگر گاه از پیر را هم متصرف شدند سلطان عثمانی حکم خدیو مصر را پیدا
 میکند و در واقع دست نشاندہ انجلیس میشود

{ پیر اذکار و نون } پیر از قرار داد تجارت مصر که با سلامبول رفته است
 اسباب استحکام رابطه صدر اعظم و وزیر مختار انجلیس شده است ^{للم} می
 که در واقع حاکم عثمانی است در همه کارهای تجارتی بر سلطان مسلط است
 و مقصود انجلیس بعمل آمده است

از جنگی که در ۱۸۷۷ میانہ دولت عثمانی و روس شد دولت انگلیس
 جزیره قبرس را متصرف شد اگر جنگ دیگری میانہ عثمانی و روس واقع شود

در بلغارستان جنگی که کامل پاشا و دولت انگلیس مشغول طرح آن باشد
 علاوه بر اینکه پادشاه عثمانی سلطنت موروثی از دستش خواهد رفت
 و قطعه مملکتی که معروف به ترکی اروپاست از تصرفش بیرون می رود
 دید که آسیای صغیر هم بین روس و انگلیس قسمت شده است یعنی
 از میرا انگلیسان متصرف میشوند و سمت بحر اوسود را روسها می برند
 در این حالت گویا جز بقدر چیزی دیگر برای او نماند آنوقت میرا پنی او
 مبدل بحکومت برار مننه میشود و چنانکه یعقوب پاشا حالا معتقد در
 اوت در آنوقت نیز وزیر او خواهد شد

(ایراداتی که بر صدر اعظم عثمانی گرفته اند اعراق و کراف نیست)
 هر کس بر حالت سلطان عبدالحمید بصرت داشته باشد می پند

که کج

که ممکن نیست هیچ وزیری و هیچ صدراعظمی بتواند برخلاف رضایت
 پادشاه خود رفتار نماید اگر فرضاً امروز انگلیسان بر عثمانی مسلط اند بجهت
 این است که اعلیحضرت سلطان میخواهد در حمایت دولت مقتدر
 انگلیس باشد !!!!!!

مکتوبی از عثمانی

از زمینر نوشته اند در همه ممالک متمنه زراعت محل عمده فایده
 مملکت است و هر مملکتی که زمین حاصل خیزی دارد زراعت مملکت
 خود را بمالک دیگر قرض میدهد دولت عثمانی مخصوصاً اراضی حاصل خیزاً
 دارد و نمان و متاع مملکت منحصر بزراعت است و پچاره مردم آن خرفه
 و صنعتی نمیدانند فرضاً اگر کسی مخرج و مبدء صنعتی بشود علاوه بر اینکه

حمایتی از او نمی شود دوچار اشکالات بزرگ خواهد شد اولین خطا این
 این مملکت را انجلیس ساخته است دولت المان هم نفوذ کاملی در این
 مملکت پیدا کرده است حتی تعلیم قشون و اداره دوایره دولتی و ملتی با آنها
 واگذار شده که هر چه بخواهند بکنند و اینکه فرانسه شواسته است داخل شود
 از این است که المان در آنجا فاعل مختار است و سلطان آنها را حاکمی
 خود میداند ملاقاتی که میان کشتی فرانسه و یکی از امرای بحیره عثمانی
 در آبهای آناتولی واقع شد فقط دیدن متعارفی بوده است و از عادات
 عثمانی کمی تعلق و چاپلوسی است و آن را یکی از شرایط پیشرفت ملتیک
 میداند خافل از اینکه نکتته دانان فرانسه او را مسخره میکنند
 حدود خط آهنی که کشیده شده است فی الجمله آهنی پیدا شده است

ولی جمه آن اهل دؤب روجا و بلغارستان و روملی شرقی است که آبجی
 مهاجرت اختیار کرده دولت نیز با آنها زمین داده زراعت میکنند این
 مردم اگر چه برای امالی عثمانی در علم فلاحت برتری دارند ولی با وجود این خیلی
 نادانند و از روی علم نمی توانند زراعت کنند و روستایان عیسوی
 خیلی تبهرا زانها هستند علاوه بر این اشاق آراء و عقول و ملک و تقویت
 دولتی در مملکت عثمانی نیست و هر کس برای خود کار میکند اگر اشاقا
 حاصل زراعت بد شد زارع بچاره مجبور است که قرض کند و ثمر بیل
 زیاد دهد که نانی خورده باشد تا حاصلی دیگر بدست پاید کم کم قرض
 زیاد میشود تا اینکه از ادای آن عاجز می ماند آن وقت زمینی که دارد
 بطلبکار واگذار شده خود به پریشانی می افتد گاهی هم حاصل خوب

میشود و دو چار بلیات دیگر از قبیل تلخ و غیره میشوند آن وقت برای
 مایحتاج ناچار بخر و شن کاسه و کوزه خانه خود میشوند
 پریشانی برای مردم همین قسم پیدا میشود چنانکه برای مملکت آناطول
 هم دست داد خاصه اینکه اصل زمینش هم چندان حاصل خیریت
 با وجود این حاصل خیزی زمین عثمانیان همیشه مقروض روس
 اطیش و فرانسه هشد و غالب مایحتاج خود را ببالغ کزاف میخرند
 با وجود مهاجرت عینت سابق الذکر و امتداد خطوط آهن زراعت
 ترقی زیادی نکرده است این مردم علاوه بر اینکه کار نمیکنند مانع
 برای پیشرفت کار خود فراهم می آورند یکی از موانع عمده مالیات
 که ازین مردم میگیرند بچاره زراعت پس از اینکه بهزار زحمت حاصلی

بدست آورد باید شطرا م موردیوان باشد که باید و از فرار صد
 دوازده مطالبه مالیه کند و چون غالب باز دید این اشخاص طول
 میکشد ماکاه باران باریده حاصلش ضایع میشود و پس از ادای
 مالیات چیزی بدست او نمی ماند و اسباب خسارت
 کثی برای زراعت میشود که دیگر میل بزراعت
 زیاد نمیکند و اینقدر اراضی حاصل خیر
 به مصرف و ضایع و لم بزراعت
 می ماند





کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۷۹۴۹